



سخنرانی اصحاب یمین ۱
حاج حسین خوش لجه

اصحاب یمن ۱

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

اعوذ بالله من الشیطان اللعین الرجیم

العبد المؤید الرسول المکرم ابوالقاسم محمد

السلام علیک یا ابا عبدالله، السلام علیکم ورحمة الله

و بركاته، السلام علی الحسین و علی بن الحسین و

اولاد الحسین و اهل بیت الحسین و رحمة الله و

برکاته

رفقای عزیز، ما یک وقت یک چیزهایی گفتیم، دیدیم

خیلی اثر ندارد. من یک وقت به شما عرض کردم مؤمن

باید امر به معروف کند. فدایت شوم، قربانت بروم، امر به معروف درست است؛ اما کلام اول شما امر به معروف است، کلام دوم شما امر خودت است، کلام سوم شما جدل است. من گفتم جدل نکنید، باز دیدم یک گوشه و کناری جدل هست. حالا از خدای تبارک و تعالی، با گریه و با عنایت خودشان، بنا شد از اصحاب شمال و یمین صحبت کنیم تا بدانید این کارها، چقدر کلاه سر ما می‌رود. شما الان الحمد لله، شکر رب العالمین، دارم همه‌تان را به یک خرده کم و زیاد می‌بینم، محتاج خلق نیستید؛ یعنی محتاج روزی نیستید. خدای تبارک و تعالی حتی الامکان تأمینتان کرده. ما روایت داریم اگر اهل علم منظورش علم باشد، (علم یعنی ولایت)، در آن

خط درس بخواند، خدا می فرماید: روزی پی او می دود، نه او پی روزی بدود. اینها که این همه الان دادشان درآمده است و این حرفها، خب (اسلام به ذات خود ندارد عیبی، هر عیب که هست در مسلمانی ماست)، آن وقت اینها آورده اند روی طلبه ها! این نیست! اینها بردند روی این حرفها، اینها یک چیز که به نفعشان است می آورند روی خودشان، یک چیز هم که به نفعشان نیست می گذارند روی من! خب، من خفه می شوم! بس است. آقا جان من، اهل علم شما یید. عزیز من، اهل علم یک کاسب است. اهل علم تویی که پشت میزت نشسته ای. این حرفها چیست که می زنید شما؟ مگر لباس، اهل علم است؟! عمامه مگر علم است؟! علم در درون توست؛

درستکار باش. عزیز من، [اگر] کار داری می کنی، درستکار باش. پیغمبر فرمود: خدا رحمت کند کسی را که درست کار کند. اگر هیچ دعایی، کاری نکنی، [طبق] همین دعا درست کار می باشی. آیا پیغمبر دعایش مستجاب است یا نه؟

یک نفر از این مهندس ها که خیلی مهندس است، تمام عمرش را گذاشته روی مهندسی، من یک جایی بودم صحبت کرد که مختار اهل آتش است. آمد پایین، آمد اینجا گفتم: آقا یواشکی در گوشش، (من به عمرم آبروی هیچ کس را نبردم. این را من به شما بگویم. یعنی اگر بخواهم بگویم خودخواهی می شود، یعنی من خودخواهی می کنم یک چیزی به آقا می گویم. ما

خودخواهی نداریم (که) ، گفتم: آیا دعای امام مستجاب است یا نه؟ گفت: آره. گفتم: مستجاب الدعوة هست؟ گفت: آره. گفتم این اگر چیز باشد، ببین این خودش دعاست. خودش باید حرف خودش را مستجاب کند. این دیگر چیست که می گویی؟ این چه حرفی است من الان دارم می زنم؟ آیا متوجه می شویم؟ خودش دعایش را مستجاب کند یعنی چه؟ آن حرفش، امر خداست. حرفش، امر خداست. گفتم که در آنجا که پیغمبر امرش است. گفتم رحمة للعالمین امرش است. این اصلاً خودش حرفش رحمت است. گفتم: آیا وقتی سر ابن زیاد را آوردند پیش او، مگر امام سجاد نفرمود: خدا رحمت کند مختار را؟ چه داری می گویی [که مختار اهل جهنم

است]؟ باز که باور نمی‌کند. من به قربان شما بروم، فدایتان شوم، اگر کسی بگوید این مقصدش چه بود و اینها، تو عناد داری. الحمدلله ما عناددار در این مجلس نداریم. رفت بعد از دو روز آمد! گفت: پیدا کردم! قبول نکرد، گفت: پیدا کردم! گفت: حالا چند جا گفته‌ام، چه کنم؟! گفتم: چرا پیدا نکرده گفتم؟ متوجه عرض بنده شدید؟

حالا ما گفتیم اصحاب یمین و اصحاب شمال، من می‌خواهم همه این حرف‌ها که زدم شما فرصت دارید که اصحاب یمین شوید. الحمدلله، شکر رب العالمین، روزی دارد پی شما می‌دود؛ چون که شما در مسیر ولایت دارید کار می‌کنید، روزی دارد پی شما می‌دود. اصلاً روزی

چیست؟ اصلاً [اینکه بگویی] روزی پی شما می دود، باز هم سبک است. شما بالاتر از این هستید که روزی پی شما بدود. والله، اگر جزء اصحاب یمین شوید، شما رزق می دهید. ما چه متوجه شدیم؟ عزیزان من، بیایید جزء اصحاب یمین شوید. اما این را من به شما عرض کنم، اصحاب یمین شدن خیلی مشکل است. غیرممکن، ممکن است. چرا غیرممکن، ممکن است؟ این غیر ممکن است که تو بشوی، اما علی (علیه السلام)، الان وجود مبارک امام زمان ممکنش می کند. اینها آمدند که غیرممکن را ممکن کنند. بیا ممکن می شوی.

اینقدر این اصحاب یمین مهم است، هیچ کدام از انبیاء جز اصحاب یمین نیستند. با من حرف بزنید، جواب

بدهید، سوال کنید. من نوکر همه تان هستم. اما اگر قبول می کنید که خب جواب و سوال ندارد. اصحاب یمین کیست؟ حضرت فرمود: امت من هفتاد و سه فرقه می شوند. اصحاب یمین، متقی است. قربانت بروم، فدایت شوم که روبه روی من نشستی. کجا می روی؟ [فرقه ناجیه] متقی است. هفتاد و دو فرقه رفتند کنار. متقی کیست؟ اصحاب یمین. متقی کیست؟ شیعه است. مگر موسی نیست (من الان روایتش را می گویم)، عزیز من، مگر موسی نیست؟ قربانتان بروم، می گوید: خدا، اینها می خواهند تو را ببینند، هفتاد فرقه هستند. گفت: هفتاد نفر بیایند در طور سینا. حالا که آمده یک نوری تجلی کرد موسی غش کرد. نور اصحاب یمین

پیغمبرها را به غش می اندازد، به غیر پیغمبر آخرالزمان. او خودش یمین است، به غیر او [را می گویم]. حالا می گوید: خدایا نور خودت بود؟ نه! بابا، نمی داند که سراغ می گیرد. آخر، چه می گوید که نمی دانم پیغمبرها چیزترند از دوازده امام؟ چرا می گویی؟ آخر تا کی تملق می گویی؟ مگر به ماوراء اعتقاد نداری؟ والله، این [دنیا] طی می شود. تمام عالم یوم است. به قربانتان بروم، فدایت شوم، یک وقت در کارخانه ای یوم است، یک وقت در اداره ای یوم است، یک وقت آنجایی یوم است. تمام یوم ها باطل می شود. تو باید از امتحان یوم درآیی. من نمی خواهم بگویم، من در یک کارگاهی یک وقت بودم، رئیس کارخانه ای داشتیم یک ذره به ما فشار

آورده بود. تمام این بچه‌های کوچک یتیم را از خودم
مزد می‌دادم. می‌گفتم این الان یک خرده با من چیز
است، این به واسطه من دارد ظلم می‌کند، من ظلم
نکنم. الان یکی از این کارگرها اینجاست. می‌گفتم این با
من چیز است، خب، من هم دارم به اینها [ظلم می‌کنم].
الان او ظلم به من می‌کند، من هم به این ظلم می‌کنم.
باید متوجه باشید. اگر بدانید من به چه جور زندگی
می‌کردم. خدا می‌داند این زانوی من از گرسنگی گیر
نداشت، سنار می‌دادم نان. این زانوی من گیر نداشت،
سنار نان را می‌گرفتم می‌دادم، مبادا من ظلم کنم به
این بچه‌ها. اصحاب یمین این است. مواظب باید
باشید. من نمی‌گویم، من الان در اصحاب یمینم.

صفات اصحاب یمین را دارم می گویم. حالا موسی چه می شود؟ می گوید: نور خودت است؟ لا، نور محمد است و آل محمد (صلوات)؟ لا، نور کیست؟ [خدا گفت:] نور یکی از شیعیان علی است که در آخرالزمان جزء اصحاب یمین است.

عزیز من، چرا جدل می کنید؟ چرا این حرف ها را می زنید؟ چرا از اصحاب یمین خودتان را خارج می کنید. فدایتان شوم، قربانتان بروم، به دینم قسم، اگر هرکدامتان یک تزلزل داشته باشید، خدا رحمت کند حاج شیخ عباس را، می گفت: هر حرفی یک چکش توی مغز می خورد، شما متوجه نیستید. صد تا چکش، هزار تا چکش توی مغز من می خورد. می گویم: چرا اینها

یک دفعه بعضی‌هایشان این جور می‌شوند؟ بس که من شما را می‌خواهم. من قسم به قرآن می‌خورم زیر آسمان قم، خدا از شما بهتر سراغ ندارد. اصلاً سراغ ندارد، خوب شد! کفر هم گفتم! آخر این حرف‌ها به من چه، شما چه کسی هستید؟ چه خبر است؟ همه‌اش دارید می‌آیید تمرین ولایت می‌کنید. عالم چه خبر است؟ اما اصحاب یمین نیستید؛ بیایید اصحاب یمین شوید، در شرف اصحاب یمین هستید. بین ما در شرف ولایت، در شرف اصحاب یمین هستیم. بیایید اصحاب یمین شوید. به وجود امام زمان، تمام گلوله‌های خونم این است که شما را برسانم به اصحاب یمین.

اتفاقاً یک روایتی داریم در یک کتابی من دیدم، این

کتابی است! شخصی آمد خدمت موسی بن جعفر، عرض کرد: یا بن رسول الله، من همیشه این کهکشان فلک و آسمانها را می بینم، چقدر (شب بود) زیباست. گفت: ای شخص بدان همین جور که زیبایی آسمانها را می بینی، آسمان دارد به نور شیعیان ما زندگی می کند؛ یعنی این نور تجلی اش بیشتر است. اما این حرف عجیب است. من یک تبصره زدم به حرف امام، بس که من فضولم! گفت: فقط جبرئیل و اسرافیل و میکائیل و عزرائیل می بینند. گفت: چهار ملک خیلی مقرب می بینند. چرا گفت می بینند؟ بگویید ببینم، آقا بگو ببینم. تمام ملائکه های آسمان، به غیر ملائکه های مقرب، توان دیدن نور شیعه را ندارند؛ ربس می شوند.

چه می گوئید؟ تمام این حرف ها که زدند، مال شیعه هاست که زدند. چرا موسی بن جعفر می گوید نمی توانند ببینند؛ ربس می شوند. مگر موسی ربس نشد، افتاد؟ خب، ملائکه ها که پایین تر از موسی هستند. من با حدیث و روایت حرف می زنم. چرا اینجوری شد، غش کرد؟ چرا غش کرد؟ آیا ما قدر خودمان را می دانیم؟ آیا نمی خواهید اینجوری شوید؟ حالا می گوید چه؟

حالا آمدیم سر این. حالا صفاتش را می گوییم. می گوید اولین اش این است که امر خدا را به امر خودشان ترجیح می دهند، بعد معصیت ولایتی نمی کنند، بعد هم کار لغو نمی کنند. بس که گفتم خسته شدم، این کار لغو نیست که می کنی؟ تا کی می نشینی پایش؟ این کار لغو نیست؟

تو می خواهی اصحاب یمین هم بشوی؟! دیگر چه کار می کنند؟ جدل نمی کنند چرا جدل نمی کنند؟ چرا جدل نمی کنند؟ این خودش حق است، نمی رود حق خودش را معلوم کند. اصحاب یمین خودشان حقند. آقا امام حسین، دوازده امام، خودشان حقند، کجا جدل کردند؟ مگر [امیرالمؤمنین] زنش را نزدند؟ بچه اش را نکشتند؟ طناب گردنش نینداختند؟ چرا علی جدل نکرد؟ چرا جدل نکرد؟ اغلب این مهندس ها می گویند: علی بیست و پنج سال در خانه اش نشست. آیا فهمیدیم این یعنی چه؟ توهین می کنند. مثل همین که می گویند امام زمان مخفی است. تو مخفی هستی. کجا امام زمان مخفی است؟ امام زمان، امام زمان خلقت است، باید به خلقت

رسیدگی کند. تمام خلقت مثل نگین انگشتر است پیش امام زمان. همین جور که می گویند مخفی است، می گویند بیست و پنج سال علی در خانه اش نشست. این نیست بابا جان من، عزیز من. علما در مجلس تشریف دارند. من وقتی می آیم پایین، حالی من کنید. علی، جان من، قدرت خداست. مگر می تواند کسی جلوی علی را بگیرد و در خانه بنشانند؟ چرا نمی فهمید؟ باز می گویند ایشان تند می شود. تندم می کنید. مگر کسی جلوی قدرت ولی الله الاعظم را می تواند بگیرد؟ آنچه که قدرت است مال علی است. چه کسی می تواند جلوی او را بگیرد، او را در خانه بنشانند؟ چرا این حرف ها را می زنید؟ خب، نمی توانی حرف ولایت نزن. کسی که

نیامده به تو بگوید بزن! چرا می زنی؟ بفهم و بزن! من غلط می کنم بگویم نزن، بفهم و بزن. اگر جلوی علی را گرفتی، پس تو قدرتت از ولایت بیشتر است. چه کسی می تواند جلوی علی را بگیرد؟ این معنایش این است که بیست و پنج سال جلوی امر من را [گرفتند]، اینها امر من را طاعت نکردند، مانند استخوانی که در گلویم گیر کرده، خاری که در چشمم گیر کرده. خدا لعنت کند عمر و ابابکر را، می گوید یعنی این چه کرد؟ این باعث خیر مردم شد! این باعث هدایت مردم شد! این باعث ضلالت شد، نشد که من بگویم. اینجوری است باباجان. چقدر ایشان نخلستان خرما درست می کند؟ اگر علی در خانه است؟ پس این چند هزار تا نخلستان درست

می‌کند، مرتب می‌آورد می‌فروشد، در مسجد می‌دهد، کجاست؟ علی در خانه نشسته؟ خدا یک خرده پول به من بدهد، عقل به تو. باز حرف نداریم اگر عقل داشتیم، ما که بخلمان نمی‌آید. آقا جان من، متوجه شدی من چه گفتم؟ این هم مثل همان است، امام زمان غایب است! خدا می‌داند یک گوشه و کناره‌هایش را از شما کم می‌گذارم. فهمیدید؟ گفتند، هو انداختند که غایبند! همه‌اش همین است. شما هم باور می‌کنید! غایب کسی است که قدرت ندارد.

تمام نفس‌ها که عالم می‌کشد، در قبضه قدرت وجود مبارک امام زمان است. آیا اینها می‌توانند به کسی بدهند؟ آره، برو ببین به تو می‌دهند یا نمی‌دهند؟ مگر

به زینب نداد؟ آمده در دروازه کوفه، حالا خبر دادند به ابن زیاد. ابن زیاد چه خبر است؟ علی دارد صحبت می‌کند. همه الان می‌خواهند علیه تو شورش کنند. گفت: قیل و قال کنید. ببین این است که می‌گویم نمی‌تواند جلویش را بگیرد. من با سند با روایت با شما حرف می‌زنم. این است که نمی‌تواند جلویش را بگیرد. حالا گفت قیل و قال کنید. زینب سلام الله علیه گفت: اُسکت. خدا رحمت کند حاج شیخ عباس را، گفت: شتر دیگر پایش را نتوانست بردارد. تمام خشک شدند. خبر به ابن زیاد دادند اگر این ادامه پیدا کند، تمام مردم خشک می‌شوند. اسکت، یعنی ساکت. بیا به تو هم بدهد، اما خرج خودش کنی. عزیزان من، فدایتان شوم،

من دارم اینجا زمینه سازی می کنم برای شما.

حالا دوباره تکرار کنم، اصحاب یمین امر نمی کنند. به امر هستند. امر هم اگر کنند، امر او را می گویند. متوجه عرض بنده شدید؟ اصلاً اصحاب یمین امر ندارند! باید اگر شما بخواهید اصحاب یمین شوید، در تمام وجودت امر نباشد که کنی. آن وقت اصحاب یمین می شوی. چرا نمی شود؟ فدایتان شوم، قربانتان بروم، بیایید ببینید می شود یا نه؟ بیایید این حرفها را بگذارید کنار، بیایید تسلیم شوید. چرا امر نمی کند؟ بین آقا امام حسین را، خودش امر است. حالا آمده یک پیرمردی است آنجا، این وضویش را ناجور می گیرد. این خودش امر است، اما ما را دارد چه کار می کند؟ ما را دارد خلاصه رهبری

می‌کند. دارد یاد ما می‌دهد، اینقدر امر نکنید. اینقدر توقع نداشته باشید. می‌گوید باباجان، ما دو تایی وضو می‌گیریم، ببین کدام ما وضویش درست است؟ امام حسن، امام حسین وضو گرفتند، پیرمرد یک نگاه کرد، گفت: آقا زاده‌ها وضوی من باطل است. مگر نمی‌توانست بگوید؟ اگر ما بودیم چه می‌گفتیم؟ هفتاد سال است اینجوری وضو می‌گیری؟! چرا اینجوری وضو می‌گیری؟! خودت را در این می‌خواهی پیاده کنی. تو باید اصلاً خود نباشی که پیاده کنی. تو را به روح رسول الله، یک قدری گیر به این حرف‌ها بدهید، بایگانی نکنید. تو باید اصلاً خود نباشی که خودت را بخواهی چیز کنی. اگر خود نباشی، خودی. اگر خود باشی،

خودت هستی. ببین بابا من چه دارم می گویم؟ فدایتان شوم، تو نباید اصلاً خود باشی.

امروز دوستی داشتم، اینجا تشریف آوردند راجع به ریا صحبت شد. ایشان خیلی می خواهد خوب بفهمد. البته می فهمد، اما می خواهد بهتر بفهمد. من در جای دیگر گفتم.... اما این دست اول است. دست دوم این است، شما در مردم کار می کنی ریا نمی کنی. یعنی چیزیت نمی شود، مردم را نمی بیند. آن یک جور است که من مثال زدم خودم بفهمم مثل در بیابان، هیچ کس نیست ریا نمی شود. اما الان شما در مردم ریا می کنی، چیزی را نمی بینی؛ یعنی کسی را نمی بینی. کسی ندیدن یعنی چه؟ کسی را ندیدن به این معنی است که من دارم

آقایان را می بینم در این چشمم، درست است؟ [کسی را]
موثر ندانی؛ نه تعریفش را موثر بدانی، نه تکذیبش را
موثر بدانی. چیزی که موثر نیست آدم نمی بیند. توجه
فرمودید؟ ما هر چه که داریم می بینیم ریا می کنیم، موثر
می دانیم. می خواهیم یکی بگوید بارک الله، ایشان خیر
است، یک چیزی از هیچ چیز می خواهیم. به دینم قسم،
خلقت هیچ چیز است. چیز، خداست و ائمه. حالا گفت:
بهتر از این هم هست؟ گفتم: آره. یک ریا هست در
درون توست. این ریای خلقی شد، یک ریا هم درون
توست. ریا که درون توست چیست؟ حالا رفتی آنجا،
هیچ کس را هم نمی بینی. داری مثلاً یک پولی، یک
چیزی به کسی می دهی، توی کالبدت خودت را

می بینی؛ این ریا شد. این ریای درونی شد. ببین، آقا جان من چه می گویم، این ریای درونی شد. حالا که داری می دهی، چه کسی را می بینی؟ خودت را می بینی. این هم ریاست. پس چه را باید ببینی؟ امر را باید ببینی. چه جور باید باشی؟ خودت نباشی. این کار چیست که می کنی؟ این امر است. این کار چیست که بکنی؟ خدا گفته بکن. اگر در فکرت باشد خدا اجر به تو بدهد، اگر در فکرت باشد بهشت به تو بدهد، اگر در فکرت باشد فردوس به تو بدهد، اگر در فکرت باشد اینجوری باشد، تو باز هم ریا داری می کنی. چون که او را می خواهی. تو باید امر را بخواهی. ببین آقا، من تکرار می کنم می خواهم خوب بفهمید. شما باید امر را بخواهید. امر

است می‌کنی، می‌خواهد بهشت ببرد تو را [می‌خواهد نبرد]. می‌خواهد بهشت ببرد تو را، می‌خواهد نابودت کند، می‌خواهد بودت کند. تو فعلاً چه هستی؟ بنده هستی. این صحیح است. حالا اگر اینجوری شد صفات الله به تو می‌دهد. آن وقت شما جزء اصحاب یمین هستید. تو صفات الله خدا به تو می‌دهد. تو اگر شاگرد داشته باشی درست کار باشد، دوستش داری. ما باید درست کار باشیم؛ آن وقت صفات الله به تو می‌دهد. هستیم یا نیستیم؟ بگو هستیم؟

پس بنا شد اصحاب یمین از انبیا بالاتر است. آنها می‌آیند شاگرد اینها می‌شوند. ما نداریم به غیر از پیغمبر آخرالزمان. ببین همه را من می‌گویم، قاطی نکنید با هم.

این را والله می گویم، به غیر پیغمبر آخرالزمان. ما نداریم که بگوید، یکی از این صد و بیست و چهار هزار پیغمبر، به غیر پیغمبر آخرالزمان از این قصر می رود آن قصر، تمام بهشت می گویند: خورشید زده؟! تمام بهشت نورانی می شود. هر کس دارد بگوید. آقای فلان که اینها را می بینی، اگر جُستی به من بگو. اما می گوید یک شیعه از این قصرش می رود آن قصر چه می شود؟ بهشت نورانی می شود. بهشت! چرا؟ بهشت دست دوم است. چرا؟ خدا درخت طوبی خلق کرد. درخت طوبی را از ولایت خلق کرد. از درخت طوبی، بهشت خلق کرد. بدانید روایت داریم، هر شیعه ای یک شاخه از این درخت طوبی در قصرش است. اما شیعه دست اول

است. چرا؟ تاییدش کرده. بهشت خلق شده، شیعه یعنی اصحاب یمین جزء اینها [ائمہ] شده، دیگر جزء خلق نیست.

رفقای عزیز، خدمت بزرگی تان عرض کردم، شیعه جزء خلق نیست. ما از اینجا داریم استفاده می‌کنیم. دو روایت خدمت بزرگی تان عرض کنم، یکی فرمایش رئیس مذهب که می‌فرماید: شیعه‌ها از ما هستند، از ما هستند. اگر شما جزء او شدی، آنها که جزء خلق نیستند. پس اگر جزء او شدی، تو جزء خلق نیستی. یا می‌فرماید: «سلمان منی اهل البیت». او هم جزء خلق نیست. عزیزان من، من می‌خواهم والله بالله تالله شما را از خلق جدا کنم. بیایید اصحاب یمین شوید. قشنگ می‌توانید بشوید.

چه کسی هست که بتواند تو را این جوروی کند؟ امام صادق. الان وجود مبارک امام زمان. چقدر مسجد جمکران رفتی و «ایاک نعبد و ایاک نستعین» گفتی و «اهدنا الصراط المستقیم» را نفهمیدی. عزیزان، «اهدنا الصراط المستقیم» تو را به جایی می‌رساند، نه «ایاک نعبد و ایاک نستعین». من الان از این بالاتر خدمتتان عرض می‌کنم. چرا می‌گوید آمدند خدمت امام صادق، عرض می‌کند: یابن رسول الله، عربی هستم راهم دور است، می‌خواهم شما را زیارت کنم. حضرت می‌فرماید: می‌خواهی جمع ما را زیارت کنی؟ یعنی ما چهارده تارا؟ یابن رسول الله از این بهتر چیست؟ می‌گوید: برو دیدن یک مؤمن، یک اصحاب یمین. او خودش چیست؟ عزیز

من، از این طرف، خدا در قلبش است، از این طرف هم عرش العظیم در قلب مؤمن است. ما همه آنجاییم. کجا جدل می‌کنید؟ بابا، فدایت شوم، بیا اصحاب یمین شو. بارها گفتم ما خودمان را نمی‌شناسیم.

یکی از صفات اصحاب یمین این است که جدل نمی‌کنند. خودش حق است. دوباره تکرار می‌کنم حقانیت را نمی‌خواهد ثابت کند، خودش حق است. شما قلب مبارکت چیست؟ عرش العظیم است. والله بالله تکرار می‌کنم، دیگر جدل در تمام وجود شما نباید باشد. می‌فرماید اصحاب یمین چه جورند؟ جدل نمی‌کنند. نمی‌خواهد خودش را ثابت کند. بین من چه می‌گوییم؟ ثابت هست. خیلی حرف است که می‌فرماید: «قلب

المؤمن عرش الرحمن». بس که خوشم می آید دوباره تکرار می کنم، جای دوازده امام است. والله بالله من این را نمی خواستم بگویم، جوان در این مجلس است، این را می گویم دوباره تکرار می کنم، گناه چیزی نیست. تا حتی (لا اله الا الله، هر گناهی که شما فکرش را می کنید من اسم نمی آورم، بی حیاگری می شود، رفقای عزیز من از شما درخواست می کنم اگر نوار من یک بی حیایی در آن بود، این را پاکش کنید! من که معصوم نیستم! من یک وقت می بینی یک حرف بی حیاگری هم می زنم! تو پاکش کن. تو اختیار داری، اما اول به من بگویند. اول به من ثابت کنید بعد پاکش کنید). حالا می خواهم این جمله را بگویم، این گناه والله چیزی نیست. عظمت

گناه این است که وجود مبارک امام زمان را نمی بینی و گناه می کنی. خدا را نمی بینی و گناه می کنی. تو ای گناهکار امام زمان خود را نمی بینی، خدا را نمی بینی. توهین تو گناه است. چرا؟ فدایت شوم، قربانتان بروم، الان روایت می گذارم رویش. چرا می گوید: اگر توهین به یک مؤمن کردی، من هیچ عبادتت را قبول نمی کنم. آیا توهین به امام زمان نیست که تو گناه می کنی؟ توهین به امام زمان نیست که غش در [معامله] می کنی؟ توهین به امام زمان نیست که گناه می کنی؟ توهین به امام زمان نیست که رویت را نمی گیری؟ توهین به ولی الله الاعظم گناه است، نه گناه [کردن] گناه است. ندیدن گناه خدا، گناه است. ندیدن امام زمان گناه

است. آیا خدا و امام زمان به قدر یک مؤمن نیست؟ تو یوسف مصر دو جهانی، در چاه طبیعت شده‌ای غرق. تو بلبل باغ ملکوتی نه از عالم خاک. چرا بالا نمی‌روی؟ چرا از عالم خاک بالا نمی‌روی؟ والله به دینم کسی هست در این مجلس، دیدم دارد عرش می‌رود، دارد می‌رود معراج. فقط این مرد اطاعت می‌کند، کاری نمی‌کند. هر چه شد گفتم. اطاعت می‌کند، یقین پیدا کرده.

اصلاً عرش برای یک مؤمن چیزی نیست. بین من چه دارم می‌گویم، عرش برای مؤمن چیزی نیست. قلب خودش، عرش است. مؤمن قلب خودش عرش است، عرش چیزی نیست. حالا بین من کافر می‌شوم، اما می‌خواهم شما بفهمید. چرا عرش چیزی نیست؟ تو

قلبت «عرش الرحمن» است. به واسطه چه؟ به واسطه این دوازده امام، چهارده معصوم. کس دیگر راه نده. کس دیگر را در مجلس دلت راه نده، به قلبت راه نده. تو بیگانه می آوری در قلبت که قلبت «عرش الرحمن» نیست. تو بیگانه می آوری، بیگانه راه نده. چرا زهرای عزیز، عباس عمویش را راه نداد؟ در عرش خداست، والله، خانه علی عرش خداست. به دینم قسم، عرش خداست. نه قلب زهرا عرش خداست، خانه علی عرش خداست. چرا راهش نداد؟ گفت: چرا رفتی؟ گفت: مردم رفتند، ما هم رفتیم. گفت: برو. اگر شما تا قیامت این حرف را رویش کار کنید، راه دارد. کجا می روید؟ چه کار می کنیم ما؟ مگر عباس چه کرد؟ عباس چه کرد؟ مگر

نیست، «انه لیس من اهلک»؟ مگر بچه نوح چه کرد؟ به امر پدرش نبود. تو هم به امر ولی الله الاعظم نمی روی. آیا رفتی ببینی ما «انه لیس من اهلک»، هستیم یا نیستیم؟ مرتب بدو اینجا، مرتب بدو نماز بخوان، مرتب بدو! اینقدر بدو تا گیوه ات پاره شود.

والله بالله این که می گویم، کفر است، می خواهم شما حالی تان شود که قدر خدا، قدر ولایت را نمی داند. اما تو بیا با چشم ولایت نگاه کن، ببین من درست می گویم یا نمی گویم؟ من افشاء می کنم، به دینم قسم، با چشم گریه خواستم از وجود مبارک ولی الله الاعظم، از مادرش در خواست کردم من ولایت را افشاء کنم. الان به شما می گویم خدای تبارک و تعالی هر بشری که خلق کرده،

انگشتش یک جور است. الان وجود مبارک امام زمان، آگاه است. خودش آگاه است. ما باید آگاه باشیم. هر بشری انگشتش یک جور است. هر ماهی دریایی یک جور است. هر درختی میوه اش یک جور است. هر برگه یک جور است. من با همین آدمی یک کمی یک وقت چیز کردم، می گفت یک دستگاهی است، برگ های درخت هر کدام یک جوری است. این برف ها که می آید هر کدامش یک جوری است، ولی با این دستگاه ها که شما اسمش را بهتر بلدید. دریا اینجور است، صحرا اینجور است. ریگ های بیابان هر ریگش یک جور است. یعنی می خواهم به شما بگویم این عظمت خداست. می خواهم به شما بگویم عزیزان من، عظمت خداست.

این عظمائیتش را خدا افشاء می کند. حالا توجه بفرمایید، می گویم هیچ کس مطابق خدا قدر ولایت را نمی داند. بیایید آگاهی پیدا کنیم راجع به ولایت. حالا همه اینها را که خدا خلق کرده، حالا چه می گوید؟ عظمتش را فدای ولایت می کند. اگر ما فهمیدیم خوب است. ببخشید! من دارم می گویم یک وقت عظمت را بفهمیم، آخر ولایت فهمش انتها ندارد. شما متوجه هستید، کمال دارید می خواهید به کل کمال برسید. شما به من دعا کن، من به شما، به کل کمال برسیم. کل کمال چیست؟ شناخت علی است، شناخت وجود مبارک امام زمان است. (صلوات)

چطور خدا همه اینها را فدای ولایت می کند؟ آخر، ولایت

مقصدش است. خدا عظمائیت را فدای ولایت می‌کند. از کجا می‌گویی؟ مگر «ان الله و ملائکته یصلون علی النبی، یا ایها الذین آمنوا صلوا علیه و سلموا تسلیما» [نیست؟]. به کل عظمائیتش در کل خلقت می‌گوید. بیایید چه کنید؟ بیایید امر رسول الله را اطاعت کنید. آخر تو امر چه کسی را تا حالا اطاعت کردی؟ امر چه کسی را اطاعت می‌کنی؟ فردای قیامت ما را بیاورند، می‌گوید امر این را اطاعت کردم. می‌گوید: «ان الله یصلون علی النبی» نازل کردم. گفتم نبی من را اطاعت کن. نبی هم گفت اطاعت کن ولی من را. بیایید اینقدر این در و آن در نزنید. یک روز، دو روز، نیم ساعت فکر کنید. من نمی‌گویم کجا بروید، کجا نروید، با فکر بروید.

جواب خدا را شب اول قبر [چه می دهی]؟ دوباره تکرار می کنم خدا تمام عظمائیتش را خرج این کرده. حالا پیغمبر چه می گوید؟ عزیز من، پیغمبر هم این را می گوید. حالا می گوید امیرالمؤمنین، علی (علیه السلام) را معرفی کن. یک ذره کندی می کند، یا محمد کاری نکردی. کارت این است، مقصد من این است. صد و بیست و چهار هزار تایتان را آوردم در خلقت، مقصدم علی است، مقصدم ولایت است، مقصدم وجود مبارک امام زمان است. اگر پیغمبر یک ذره کندی کرد، می خواست عظمت این حرف معلوم شود. بعضی ها حرف می زنند کفر می گویند. اگر این جور بود که ترک اولی بود. ولی ترک اولی ندارد، نبی ترک اولی دارد. اما پیغمبر اکرم ولی

است. ولی که ترک اولی ندارد عزیز من، می خواهد عظمت این معلوم شود. شما الان امر می کنی به این آقازاده‌ات این کار را کن. آن وقت می گویی بکن، دوباره تکرار می کنی. می گویی اگر بابا آنجا نرو، همچنین کاری نکرده‌ای. بعضی‌ها چه می گویند؟

من دوباره تکرار کنم، امیدوارم که از قلب مبارکتان امر صادر شود. در ولایت باقی نمی آورید. حالا پیغمبر امیرالمؤمنین، علی (علیه السلام) را روی دست مبارک می گیرد. به علی (علیه السلام) گفتند: چه روزی خوش به تو گذشت؟ آن روزی که روی دست پیغمبر بودم، روزی از آن روز بهتر نداشتم. گفت: چه وقت بد به تو گذشت؟ گفت: آن روزی که پیغمبر از دنیا رفت. چه

داریم می‌گوییم؟ حالا می‌گویید: «الیوم اکملت لکم دینکم». بابا، دین علی است. چه کسی قدر دین را می‌دانست؟ آقا ابوالفضل. چه کسی قدر دین را می‌دانست؟ حسین. چه کسی قدر دین را می‌دانست؟ زهرا. خودشان دین هستند. حالا که خودش دین است، توجه بفرمایید به دینم قسم، زهرا خودش دین است. حسین خودش دین است. امام زمان خودش دین است. همه اینها دین هستند. پس چرا می‌گوید: فدای دین می‌کنم؟ آن مقصد خداست. دین، خودش را فدای مقصد خدا می‌کند. حالا وقتی بلند کرده می‌گوید «الیوم اکملت لکم دینکم». حالا دوباره چه می‌گوید؟ نعمت. من فدای یک نفر بشوم. چند وقت در این کار کرد.

نعمت به شما تمام کردم؛ یعنی نعمت دیگر بهتر از این پیش من نیست. نه اینکه نعمت خدا تمامی داشته باشد. ببین چه به شما می‌گوییم؟ یعنی از این نعمت بالاتر نیست پیش من. از این بالاتر نیست برای شما. نه اینکه نعمت پیش خدا نیست دیگر. نه، از این نعمت دیگر برای شما بهتر نیست، تمام شد. آیا ما ولایت را اینجوری شناختیم؟ قربانت بروم، جانم، اگر اینجوری شناختی، جزء اصحاب یمینی.

من یک اشاره‌ای به روضه کنم ببین قدر ولایت را آقا ابوالفضل می‌داند. خیلی قشنگ رجز می‌خواند. من به قربان خودش و رجزش بروم. این آقا ابوالفضل خیلی به من خدمت کرده. الان آن شخص در مجلس است. ما

رفتیم کربلا، وقتی آمدیم، من همیشه می خواستم یک جایی باشد که خیلی سر و صدا نباشد. ما اخوی مان آمده بود و با مادرمان رفته بودیم خانه این دوست عزیزمی که الان در مجلس است. خدا رحمت کند پدرش را، آنجا خلاصه خانه اش را داد دست ما و خانه خودمان هم زنانه بود. از چشم شور پرهیزید. همیشه من تکرار می کنم، «و جعلنا من بین ایدیهم سدا و من خلفهم سدا» را بخوانید. تا حتی من عقیده ام این است به ماشینتان فوت کنید، به خودتان. یک «و جعلنا من بین ایدیهم سدا» بخوانید. من بارها آیه الکرسی می خوانم، به قول عوام ها فوت می کنم به سلامتی همه شما. صلوات می فرستم، اول به سلامتی وجود مبارک امام

زمان، بعد همه شما. «و جعلنا من بین ایدیهم سدا» را بخوانید، فوت کنید به سلامتی تمام شیعیان علی بن ابیطالب. این آمد و آقا حاج شیخ عباس آمده بود نشسته بود، یک عده‌ای از طلبه‌ها آمده بودند، یکی گفته بود: اینجا همه‌اش طلبه موج می‌زند. ما کجا رفتیم و کجا رفتیم هیچ خبری نیست. ما با چند نفر دیگر آنجا بودیم. یک پارچه بود اینجوری، اینها تیر گذاشته بودند، یک چیز کشیده بودند رویش. الان این وجود مبارک اینجا تشریف دارد. آن داداشش گفت برو بکش این طرف. رفت بکشد این طرف، یک دفعه این تیر اینجوری شد و آن سنگ هم افتاد روی دستش. اصلاً دست ایشان خاک شد. ما با یکی از رفقا برده بود، گفته بود به حاج

سید رضا بگو هیچ چیز، دستش خاک شد. الان شب است، فردا بیایید ببینید. مریض خانه آن زمان اینجوری نبود. ما شب رفتیم بالای پشت بام دیگر به هم خورد. رفتم زیر... گفتم: یا ابوالفضل، هر چه گفتند شنیدم، چیزی از تو نخواستم. ایشان را بعد از دوازده سال، اینجور که گفتند این بچه را خدا به مادرش داده بود. خدا انشاءالله به او ببخشد. دست این را باید شفا بدهی. ما دیگر اصلاً یک عمری نمی‌توانیم به روی این نگاه کنیم. خدا نکند دست این بچه را قطع کنند. آقا ما گریه کردیم تا اینکه من دیدم یک دفعه در پشت بام انگار افتاد. صبح رفته بود آنجا پیش حاج سید رضا، دست خوب شده، آن دستم هم درد می‌کرد، آن هم درد

نمی‌کند.

این آقا ابوالفضل حالا چه می‌گوید؟ حالا می‌گوید: تا زنده‌ام ای لشکر حامی دینم، دینم حسین است. آقا ابوالفضل می‌گوید: دینم حسین است. حالا جانش را فدای دین کرد. حالا برادر آمده بالای سرش. چه می‌گوید آقا ابوالفضل؟ می‌گوید: برادر من را خیمه نبر. بعضی‌ها چه می‌گویند؟ برادر من از سکینه خجالت می‌کشم. باباجان اصحاب یمین این است. می‌گوید من از سکینه خجالت می‌کشم. ایشان برادرم امر کرد [آب بیاور]؛ اما سکینه آورد مشک را به من داد، حالا می‌گوید کاش به او نداده بودم. دستانش قطع شده، فرق شکافته است، فدایش شوم به فکر این است که سکینه خجالت نکشد.

چقدر ما مردم را خجالت می دهیم؟ عزیزان من، ما چه اصحاب یمینی هستیم؟ حالا می گوید من را خیمه نبر، سکینه خجالت نکشد. زینب هم همین جور بود، هر کدام شهدا را که می آوردند، می دوید جلوی برادرش حسین، برادرش ناراحت نباشد. اما دو تا بچه هایش کشته شدند، نیامد. گفتند: زینب بچه هایت شهید شدند. گفت: می ترسم بیایم برادرم خجالت بکشد. این است اصحاب یمین.

عزیزان من بیاید جزء اصحاب یمین شوید. زهرای عزیز چه کار می کند؟ جانش را فدای ولایت می کند. امام حسین چه کار می کند؟ جانش را فدای ولایت می کند. از کجا می گویی؟ امام حسین گفت آخر، تقصیر من

چیست؟ چرا من را می‌کشید؟ تقصیر من را بگویید؟
حرامی را حلال کردم یا حلالی را حرام؟ من آتش می‌گیرم،
در زمان یزید هم معلوم بوده که حرام، حرام بوده، حلال،
حلال بوده. چه شده حالا؟ حالا می‌گوید حسین «بغض
ایبک»، [به خاطر] بغضی که با بابایت داریم، تو را
می‌کشیم. به دینم قسم، آن زمان مردم حب علی
نداشتند، حالا هم ندارند. مگر شیطان می‌گذارد عزیزان
من؟ «لا حول ولا قوة الا بالله»

خدایا عاقبتمان را به خیر کن.

خدایا به حق حقیقت محمد و آل محمد، خودت
حقیقت به ما بده.

خدایا ما را جزء اصحاب یمین قرار بده.

رفقای عزیز، اگر بخواهید جزء اصحاب یمین شوید، باید مثل روزه باشید. ببین روزه چه جور است؟ مبطل به جا نمی آوری. باید مبطل به جا نیاوری. الان با یکی روبه رو می شوی، بفهمم روزه ای. من چه کار کنم آخر؟ چقدر برای شما پلکان درست کنم، شما بیایید بالا؟ من چه خاکی به سرم بریزم. واللہ، من دارم عنایت شما را خرج می کنم، عنایت شما را می خورم، لطف شما را می خورم. من باید کار کنم برای شما. اما راه را نشانتان می دهم. قربانتان بروم، باید مبطل به جا نیاورید. اصحاب یمین مبطل به جا نمی آوردند. اگر بخواهید اینجور باشید، همیشه انگار کنید روزه آید. آن وقت ببین می شوید یا

نمی شوید؟ اگر نمی شد من نمی گفتم می شوید. چه کسی شما را اصحاب یمین می کند؟ امام صادق. چه کسی الان [می کند]؟ وجود مبارک امام زمان. امرش را اطاعت کن. امر شما را اصحاب یمین می کند. اصحاب یمین امر را اطاعت کردند، اصحاب یمین شدند. خودشان را گذاشتند کنار، امرشان را گذاشتند کنار. همه چیز را گذاشتند کنار. والله همه چیز کنار است، تو می آوری داخل. همه اینها کنار است، اصلاً دنیا کنار است. اگر کنار نبود، علی (علیه السلام) نمی گفت: به منزله استخوان خوک در دهان سگ خوره دار است. به دینم قسم، اگر چیز بدتر از این بود، امیرالمؤمنین، علی (علیه السلام) یعسوب الدین همان را می گفت. آگاهی دارد به ما

می دهد. بیایید رفقای عزیز اینجور شوید.

خدایا ما را بیدار کن.

خدایا به حق وجود مبارک دوازده امام، چهارده معصوم

نور اینها را در قلب ما بتاب.

خدایا یقین ما را زیاد کن.

خدایا این رفقای من عناد ندارند، اما عناد را از قلبشان

بیرون کن.

من یک کلام دیگر بگویم، یک عده‌ای هستند می آیند

آیات قرآن را زیاد می پرسند. من نمی گویم نپرسید،

بپرسید. یک آیه را بپرسید. در این کار کنید. این آیه را به

آن عمل کنید، یکی دیگر هم بپرسید. از کجا تو

می‌گویی؟ عزیز من، مگر نبود که از پیغمبر می‌آمدند می‌پرسیدند؟ منع شد، گفت: هر کس می‌خواهد پرسد صدقه بدهد. هیچ کس نیامد پرسد. فقط علی (علیه السلام) آمد، پنج دفعه پرسید. این برداشته شد. پس آیه قرآن پرسیدن زیاد منع شده. باید آیه قرآن را اینجوری ما [سوال] کنیم. مگر نیامد خدمت حضرت، شخصی آمد گفت که یا رسول الله، من را نصیحت کن، یک چیز کمی بگو. گفت: «فمن يعمل مثقال ذرة خیرا یره، و من يعمل مثقال ذرة شرا یره». [گفت:] یا محمد، بس است. حضرت فرمود: دلش مملو از ایمان شد. دعایش هم مستجاب است. چقدر آیه می‌پرسید، اما معلوم نیست دلت مملو از ایمان شود. وحی آمد. حالا ببین چه شد؟

حالا بین هفده سال، هجده سال این دو تا خبیث پیش پیغمبر بودند. حالا می دود دنبال او. ای مرد بایست، ای عرب بایست. می ایستد می گوید: بشارت به تو پیغمبر گفت دلت مملو ایمان است، دعایت مستجاب است. یک دعایی در حق ما دو تا کن. بین قربانش بروم...

یا علی